بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 28 فروردین 1396.

خب در مورد اینکه آیه شریفه و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله که از آن تقدیم اقرب از میان اقارب بر ابعد به بیانی استفاده می شود یک توضیحاتی جلسات قبل دادیم که حالا یا اطلاق مقامی خود این دلیل بنا بر این ک بگوییم ک این دلیل خودش می خواهد مطلبی را بیان کند که سودمند باشد و بدون این بحث الاقرب فالاقرب سودمندی این روایت محلّ بر کنار می شود یا اطلاق مقامی مجموع ادله از آن استفاده تقدیم الاقرب بر ابعد می شود. یک نکته ای را فقط اضافه کنم و به ادامه بحث بپردازم. آن این است که ممکن است ما بگوییم که در واقع یک تذکری ابتدائا عرض کنم بعد نکته ای که می خواهم عرض کنم را مطرح کنم. آن این است که در مورد ارث دو تا این آیه اولوا الارحام که بود یک اولوا الارحام، آیه اولش که من المؤمنین و المهاجرین هم ندارد در سوره انفال است. آن که من المؤمنین و المهاجرین دارد در سوره احزاب است. تفصیل احکام ارث هم سوره نساء است. در ترتیب نزول آیات قرآن که ذکر کرده اند انفال آیه هفتاد و نهم است و احزاب هشتاد و یکم است و نساء هشتاد و چندم است یعنی ترتیبش اول انفال است بعد احزاب و بعد نساء است. ممکن است که ما بگوییم ولو اولوا الارحام وقتی که آن آیه بیان می شده است قرار نبوده است که جزئیاتش خیلی بیان شود. ولی وقتی که سوره نساء دیگر نازل شد و آن همه جزئیات و ریزه کاری ها برای بیان احکام ارث ذکر شده بود، هیچ دیگر این قاعده که یک قاعده مهم باب ارث هست با قاعده اصلی باب ارث هست بیان نشده است این پیداست که اکتفا کرده است بیان این قاعده که یک قاعده مهم است به همان اطلاق مقامی. این یک چیز بینابینی اگر هم اطلاق مقامی خود آیات سوره انفال و احزاب را هنگام نزول آن نپذیریم بعد که سوره نساء نازل می شود و هیچ صحبتی در مورد اینکه الاقرب یمنع الابعد نمی شود، اگر آن هنگام هم متکلّم در مقام بیان نبوده است در زمانی که سوره نساء نازل می شود به طور طبیعی باید بگوییم که در مقام بیان بوده است و همین ظهور می دهد به اینکه الاقرب یمنع الابعد، یعنی در واقع من عرضم این است که ما الآن که به قرآن به عنوان یک مجموعه نگاه می کنیم خیلی وقت ها باید با ظهوراتی که مجموع خود قرآن، منهای حالا روایات، یعنی در واقع اطلاق مقامی مجموع آیات قرآنی را می خواهم مطرح کنم. می خوام بگویم که اطلاق مقامی مجموع آیات قرآنی اقتضا می کند که با توجه به اینکه نسبت به این موضوع آیات قرآن وارد تفاصیل شده اند. بعضی چیزها مثلا نماز زا اقیموا الصلوه گفته شده است که اینکه نماز صبح دو رکعت است و ظهور چهار رکعت است هیچ قرآن متعرض آن نشده است انجا ما نمی توانیم بگوییم که آیه قرآن در مقام بیان جزئیات است. اگر آنجا اطلاق مقامی قائل می شویم اطلاق مقامی مجموع آیات روایات است. ظهوری که از این مجموعه حاصل می شود را باید در نظر بگیریم. ولی در چیزهایی مثل بحث ارث که آیات قرآن به ریزه کاری ها و جزئیات آن پرداخته می شود نسبت به خود آیات قرآنی ما می توانیم ادعا کنیم با توجه به خود این مجموعه یک ظهوری در این که الاقرب یمنع الابعد استفاده می شود با همان توضیحاتی که قبلا گذشت.

سؤال:

پاسخ: کأنه اگر روایات هم نبود خود آیات قرآن، قرآن بما هو قرآن با توجه به این نکته ای که به خصوص در باب ارث که خداوند وارد جزئیات آن شده است و مسائل جزئی ارث را این قاعده که مهمترین قاعده باب ارث را بیان نکرده باشد بسیار مستبعد است. خود همین کشف می شود که اقتصار کرده است به آن فهمی که از اطلاق مقامی فهمیده می شود. یک نکته ای را اینجا من در مورد کلیت اطلاق مقامی عرض کنم، ببینید بسیاری از مطالب هست که اگر بحث اطلاق مقامی نباشد جنبه اشعار دارد. جنبه صلاحیّت دلالت دارد. اقتضاء الدلالت هست. این چیزهایی که جنبه اقتضائی دارد جنبه صالحٌ للدلاله دارد و جنبه اشعار، اینها با توجه به نکات اطلاق مقامی می توانند به صورت دلالت بالفعل باشند. اشعار تبدیل به دلالت شود و اقتضاء دلالت تبدیل به دلالت بالفعل بشود. و این یک نکته ای هست بعدا تکمیل می کنم عرض خودم را.

سؤال:

پاسخ: نه حالا آن خیلی مهم نیست. قبل هم باشد که مهم تر است. اگر آن چیزها قبلا نازل شده باشد آن که مهم تر است. طبیعی اش هم همین است که همین جور نازل شده باشد. یعنی طبیعی قضیه هم این است که آن هر مقدار زمان می گذشته است تفصیلات آیات بیشتر می شده است. به طور طبیعی در مورد آیات ارث باید ترتیب همین ترتیبی باشد که در چیز گفته اند. من می خواهم اگر ترتیب مقدم بود خب روشن تر. قبلا آن همه خصوصیات را ذکر کردند هیچ صحبتی از اینکه اولوا الارحام الاقرب یمنع الابعد نکرده باشند این در واقع اکتفای این خیلی دلالتش قوی تر می شود. من حالا می خواهم بگویم حالا که متأخر هم هست باز هم اگر ابتدائا دلالت نداشته است بعد از نزول سوره نساء که بر فرض متأخر است و باید هم همین طور باشد تأخر آن، یک نوع ظهور پیدا می کند مجموعه این آیات در اینکه الاقرب یمنع الابعد.

البته این که ما می خواهیم بگوییم که الاقرب یمنع الابعد اصل اینکه ملاک اقرب یمنع الابعد هست اما اینکه حالا ملاک این الاقرب ینمع الابعد در چه دایره ای است آیا در همه طبقات هست، در اصناف هست امثال اینها اینها چیزهایی هست که با توجه به روایاتی که از آن نکات دیگر استفاده می شود، این در واقع این اطلاق مقامی را حالا تخصیص می زنند اگر بگوییم اطلاق مقامی دلیل واحد هست اگر بگوییم که نه اطلاق مقامی مجموع ادله است مانع انعقاد اطلاق مقامی می شوند. آنها هم به عنوان یک قاعده و ضابطه کلی اینکه اساس باب ارث بر تقدیم اقرب بر ابعد هست. ولی حالا در چه دایره ای این قاعده پیاده می شود یک نکات دیگر است که بالأخره باید از روایات آن مطلب استفاده شود. خب اینها مقدمه ای بود برای یک بحث دیگر. اصل اینکه الاقرب یمنع الابعد اگر از آیه قرآن هم استفاده نشود، خب روایات زیادی ما داریم که از آن استفاده می شود که اقرب مانع ابعد است و محدوده اش هم اصل اینکه الاقرب یمنع الابعد اگر از آیه قرآن هم استفاده نشود خب روایات زیادی ما داریم که از آن استفاده می شود که اقرب مانع ابعد است محدوده اش هم مشخص کرده اند که در صنف واحد اقرب مانع ابعد هست و الا افرادی که در دو صنف باشند اقرب از یک صنف مانع از ابعد از صنف دیگر نمی شود که حالا وارد آن بحث ها نمی خواهیم بشویم و به تفصیل آن بحث ها نمی خواهیم بپردازیم. نکته دیگری که می خواهم، اینها همه مقدمه بر این بحث دیگر بود آن این است که یک مطلبی در روایات ما مطرح هست آن این است که حالا اگر جایی اقرب نبود، ابعد خواست ارث ببرد. این ابعد چطوری ارث می برد؟ ارث ابعد به چه نحو هست؟ به این نحو هست که کأنه از آن من یتقرب به آن ارث می برد خب در یک سری روایات تصریح شده است که یک شخصی که ابعد هست ارث من یتقرّب به را می برد. هم روایت عام در این زمینه داریم که روایت عام آن را خواندیم که میراث من یجرّ به را می برد و امثال اینها. هم در بعضی روع خاص آن روایت خاص داریم. مثل اینکه نوه جای فرزند می نشیند. نوه دختری جای دختر می نشیند ولو پسر باشد و نوه پسری جای پسر می نشیند ولو دختر باشد. بنابر این اگر یک پسر دختر میّت داشت باشیم و با دختر پسر میّت داشته باشیم، آن پسر دختر یک سوم ارث می برد و دختر پسر دو سوم ارث می برد. خب این در روایات به آن تصریح شده است که نحوه تقسیم به این نحو است. خب اصل این مطلب روشن است ولی بحث سر این است ببینید همین بحث نوه را من مطرح کنم، در نوه می گوید که نوه پسری جای پسر را پر می کند. حالا این نوه های پسری اگر خودشان مختلف بودند بعضی هایشان پسر و بعضی هایشان دختر بودند. یک کسی از دنیا رفته است و خودش زنده نیست و نوه اش زنده است. این نوه ها پسر دارد و دختر دارد. هر دو هم نوه پسری هستند. اینجا چطوری ارث می بریم؟ للذکر مثل حظّ الانثیین؟ یا اینکه نه چون گفته است نوه پسری یقمن مقام الابن، آن پسری که نوه پسری هست با دختری که نوه پسری هست هر دو آنها یقمن مقام الابن.

سؤال:

پاسخ: می گویم در مورد اولاد مستقیم آیه قرآن تصریح می کند که للذکر مثل حظ الانثیین. بحث این است حالا این پسر خودش نیست. پسر، پسر و دختر دارد. آیا آن قاعده للذکر مثل حظ الانثیین نسبت به فرزندان فرزند هم پیاده می شود یا اینکه نه. گویا اتفاقی باشد که در مورد نوه این للذّکر مثل حظ الانثیین پیاده می شود. یک کسی که از دنیا رفته است و پسرش هم از دنیا رفته است و این پسرش یک دختر و یک پسر دارد. این سهم پسر را وقتی می خواهند بین این نوه ها تقسیم کنند للذّکر مثل حظ الانثیین تقسیم می کنند. همچنین سهم دختر را. مثلا دو تا نوه پسری داریم و دو تا نوه دختری. نوه پسری یکی پسر است و یکی دختر است. نوه دختری هم یکی پسر و یکی دختر است. دو قسمت می کنیم می گوییم که یک سوم آن به نوه های دختری می رسد و دو سوم به نوه های پسری می رسد. آن سهم یک سومی که به نوه های دختری می رسد باز در نوه للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم می شود. بحث این است که وجه این فتوا چیست. وجه این فتوایی که اینگونه تقسیم کنیم. یعنی در واقع فرض می کنیم کأنه اگر اول فرزند پسری حیّ بود بعد از دنیا می رفت، چطوری سهم الارث آن به نوه ها تقسیم می شد و حالا که زنده هم نیست همان جور تقسیم می کنیم. نکته اش چیست؟ ظاهرا من یک مقداری تورّق اجمالی کردم روایت مفرّحی به این معنا ندیدم. البته در بعضی چیزهایی مثل مجمع البیان و اینها فیما روی عنهم و به عنوان یک قواعد عامه ای که از روایات اهل بیت استفاده می شود یک چیزهایی دارند ولی آنها روایت نیست. آنها برداشت هایی هست که از مجموع روایات استفاده می شود. آنها را ما نمی توانیم روایت تلقی کنیم. می گوید که چرا در واقع نوه پسری در میان خودشان للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم می شود سهمی که به پدرشان می رسد. نوه دختری هم بین خودشان للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم می شود. این چگونه است؟ به نظر می رسد که یک چیزی شبیه همان اطلاق مقامی که تا حالا صحبت می کردیم اینجا هم حاکم است.

سؤال:

پاسخ: نه آیه قرآن که مال طبقه اول است. اولاد مستقیم حالا آیه قرآن نمی خواهم بگویم. آیه قرآن مال اولاد مستقیم است و اولاد مستقیم نوه را نمی گیرد. آن مسلم است حالا این بحثش را الآن نمی خواهم بکنم. این جور نیست که للذکر مثل حظ الانثیین مستقیما روی نوه ها اطلاق شود. نوه دختری پسر یک سوم ارث می برد و نوه پسری دختر دو سوم ارث می برد. این مسلم است و روایاتش هم واضح است و خیلی روایات نادری بر خلافش هست آنها مطرود است. آن را نمی خواهم بحث کنم آن را به عنوان یک اصل مفروض گرفتم. بحث این است که پس بنابراین للذکر مثل حظ الانثیین ملاحظه نوه مستقیم نمی شود ذکورت و انوثت را در خود نوه ملاحظه نمی شود. از سید مرتضی در خلاف نقل شده است و آن مطلب درست نیست. بنابر این نوه پسری، مجموعه نوه های پسری دو سوم ارث می برند. مجموعه نوه های دختری یک سوم ارث می برند. ولی بحث این است که خود این دو سومی که به نوه های پسری می رسد، به چه دلیل بین نوه ها با استفاده از قانون للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم می شود؟ ظاهرا هم اتفاقی است اینجا من یادم نمی آید که اختلافی در این مسئله باشد.

سؤآل:

پاسخ: نه منافات ندارند. بحث سر این است که این نوه های پسری قائم مقام ابن هستند. ولی نحوه قائم مقامی آنها به چه نحو است؟ آیا نحوه قائم مقامی آنها به این است که کأنه بابای آنها مرده است و ارث بابا را به اینها می خواهیم تقسیم کنیم یا نه، به این معنا است که کأنه اینها شریک هستند. وقتی شریک بود اگر گفتیم که مال بین دو نفر بینهما هست به طور قاعده طبیعی این است که به تساوی تقسیم کند. این به تفاضل قسمت کردنی که در مورد نوه ها هست نکته اش چیست؟ در حالی که آیه قرآن للذکر مثل حظ الانثیین را در مورد فرزندان مستقیم، اولاد بیان کرده است.

سؤال:

پاسخ: نه مطلبش هم درست نیست. آن ادعا هم در جای خودش درست نیست. مراد از اولاد، اولاد مستقیم هست. اولاد نوه را نمی گیرد من آن را نمی خواهم فعلا بحث کنم. اولاد نوه را نمی گیرد در ما نحن فیه هم از جهت روایات مسلما بر خلاف آن هست.

سؤال:

پاسخ: اینجا مساوی داده می شود. آقای خویی در عمو و عمه است. طبق اول قبول دارند در طبقه سوم قبول ندارند. بحث من این است که حالا آن طبقه اولی که همه قبول دارند نکته خود همان طبقه اول چیست تا برسیم به آن طبقه سوم. به نظر می رسد که ببینید یک نکته ای من یک مقداری امروز گشتم و پیدا نکردم به نظرم در کلمات آقای حکیم من این را دیده بودم. در بحث اطلاق مقامی، اطلاق مقامی این هست که ما در واقع در بعضی از موارد به یک سری معهوداتی اعتماد می شود. عرض کردم یکی از نمونه های اطلاق مقامی این است که اگر گفتند شما دو رکعت نماز مستحبی بخوان، هیچ ذکر نکردند که این نماز به چه شکل است. می گویند اعتماد کرده اند به همان نماز واجب ظاهر دلیل این است که آن نماز دو رکعتی واجب مثلا نماز صبح، نماز مستحبی هم به همان شکل است. اصل اولی این است که نماز مستحبی همان احکام نماز واجب را داشته باشد، الا ما خرج بالدلیل. یا مثلا گفته اند مستحب است بر بچه ها نماز صبح بخوانند ظهر بخوانند و امثال اینها. نماز صغار می گویند که اطلاق مقامی اقتضا می کند که همان چیزی که بر کبار واجب است همان بر صغار مستحب است. اطلاق مقامی اقتضا می کند که آن چیز هایی که شرط صحّت نماز واجب علی الکبار، همان ها شرط صحت نماز مستحب علی الصغار باشد. یعنی اعتماد کرده اند به آن معهود شرعی در سکوت در ادله مستحبات. نه اینکه فرض کنید دلیلی که می خواهد بگوید که ای پسر تو نماز مستحبی بخوان خود این دلیل در مقام بیان است. که دلیل لفظی باشد. نه، اینکه هیچ بیان نکرده اند که در واقع کسی که بچه هست چطوری باید نماز بخواند این معنایش این است که اکتفا کرده اند به همان دلیلی که نماز را برای بزرگتر ها ذکر کرده اند. خب گاهی اوقات اعتماد می کنند برای بیان یک مطلب که معهود شرعی است. گاهی اوقات اعتماد می کنند به معهود عرفی. گفته اند که آب بکش و بشور. گفته اند در شستن هایی که عرف متعارف هست ازاله عین شرط است. نحوه تطهیر عرفی مقوّمش ازاله العین است. شارع گفته است که اغسل بالماء. اغسل بالماء یعنی اینکه همان نحوه ای که شما در عرف متعارف تطهیر می کردید، چطوری تطهیر می کردید این هم همان تطهیر را منتها حالا قید ماء را آورده است و گفته است که ازاله عین باید با ماء باشد. قید ماء بودن حالا در عرف متعارف ممکن است اصلا ماء بودن هم معتبر نباشد این گفته است اغسل بالماء. یعنی آن ازاله عینی که در عرف متعارف هست باید به وسیله آب انجام شود. در واقع اعتماد کرده است بر آن تطهیر عرفی، معهود عرفی، برای بیان حکم شرعی یعنی گفته است که تطهیر شرعی مثل تطهیر عرفی است. خب پس بنابر این اطلاق مقامی گاهی اوقات به اعتماد بر معهود عرفی است و گاهی اوقات به اعتماد بر معهود شرعی است. گاهی اوقات هر دو اگر وجود داشته باشد در بعضی از موارد می شود به هر دو اعتماد کرد. هم معهود عرفی ممکن است که وجود داشته باشد و هم معهود شرعی وجود داشته باشد. من دیده ام بعضی ها مرحوم آقای حکیم در ذهنم هست در کلام ایشان هست که آن چیزی که اولی بالمراعات هست معهود شرعی هست. در مرحله اول اطلاق مقامی اقتضا می کند که شارع به معهود شرعی اعتماد کرده باشد و در مرحله بعد به معهود عرفی اعتماد کرده باشد. امروز هرچه گشتم پیدا نکردم که کجا این کلام آقای حکیم هست. شبیه این در مورد اطلاق مقامی نه در غیر اطلاق مقامی در کلمات بعضی ز فقها پیدا کردم اصل آن مطلب البته در جایگاه خودش شاید درست نباشد ولی در اطلاق مقامی ظاهرا مطلب درست است. در اجوبه مسائل ابن ادریس یک تعبیری دارد می گوید

الخطاب اذا کان مطلقا رجع فی اطلاقه الی العرف المعهود الشرعی فان لم یکن رجع الی العرف المعهود و المعتاد

در واقع ابتدا معهود شرعی اگر معهود شرعی نبود معهود عرفی. حالا این در آنجا این آدرسش اجوبه مسائل ابن ادریس صفحه 253 است. اصل این مطلب که آیا به طور کلی البته یک نکته ای خوب بود این را هم عرض می کردم. یک تعبیر دیگر هم در کلمات فقها مکرر وارد شده است که

الاطلاق یحمل علی المعهود الشرعی

این یک مطلب و مطلب دوم اینکه جایی که هم معهود شرعی و هم معهود عرفی باشد معهود شرعی مقدم است. آن مطلب اول یک سری آدرس های عبارت های در مورد مطلب اول بگویم. در خلاف جلد 6 صفحه 63 این مطلب مطرح است. یک بحثی هست که می گوید

الأضحیه اذا کان نظرها و سارت واجبه

أضحیه مستحب است روز عید قربان انسان قربانی کند. حالا اگر این قربانی را با نذر واجب شد، کان له الأکل منها. می شود از آن بخورد. دلیلنا یک سری ادله ذکر می کند. یکی از اینها هست می گوید

و أيضا: المطلق من النذر يحمل على المعهود الشرعي، و المعهود في الأضحية الأكل منها، فكذلك المنذور.

می گوید که این اضحیه را گفته است که شما بکشید. چه کنید بیان نکرده است. وقتی بیان نکرده است یعنی همان جوری که أضحیه های شرعی را انجام می دهید همان کاری که آنجا می کنید باید همان کار را هم انجام دهید اینجا. این در أضحیه های شرعی شارع مقدس اجازه أکل داده است. این اضحیه ای که به نذر واجب شده است آن هم احکام همان اضحیه شرعی را پیدا می کند. به نظر من این مطلب درست هم هست ولی این اطلاق، آن اطلاق متعارف نیست. این یک چیزی شبیه همین اطلاق مقامی است. یعنی متکلمی که می خواهد بگوید که اضحیه را من نذر می کنم، این اگر قرار باشد بگوید نذر می کنم این اضحیه نذر می کنم چه کارش کنید به یک معهودی اکتفا کرده است. یعنی گفته است که واجب باشد بر من قربانی کردن این اضحیه. حالا قربانی کنیم گوشتش را چه کار کنیم؟

سؤال:

پاسخ: بحث این است که ارتکاز قهری آن این است که گوشت آن را به همان نحوی که در مشابهاتش شرعا انجام می شود به آن. ارتکاز تقدیری در آن وجود دارد که اگر از او بپرسند، می گوید همان جوری که اضحیه های شرعی را انجام می دهید همان طور. و همین ارتکاز تقدیری شرعی منشأ اثر هست. این در واقع یک نوع اطلاق مقامی هست. ایشان می گوید خلاف جلد 6 صفحه 63 این مطلب را دارد

سؤال:

پاسخ: نه حالا آن یک بحث دیگر است که مثلا شرع و متشرع را جدا کنیم و امثال اینها. فکر نمی کنم که مرادشان تفصیل بین معهود زمان پیغمبر، آن جایی که بین معهود زمان پیغمبر و غیر پیغمبر فرق می گذارند بله آن مطلبی که شما می فرمایید درست است ولی فکر نمی کنم که مراد اینها از این عبارت این باشد. بعد این تعبیر حالا من دو سه تا از این عبارت هایی که وجود دارد می خوانم و این یکی همان عبارت خلاف است. سرائر جلد 1 صفحه 382 یک جایی دارد الاطلاق یرجع الی المعهود الشرعی و البیّنه فی الشریعه فی المعهوده شهادت شاهدین الا ما خرج بالدلیل و الکلام یرد و یحمل علی الشامل العام دون شاذ النادر

سرائر جلد 1 صفحه 382. در مختلف جلد 6 صفحه 165 حالا بعضی از اینها در نحوه تطبیقش به نظر من اشکال دارد خیلی معلوم نیست که اینگونه باشد ولی حالا عبارت هایی که این در آن وارد شده است را بخوانم

یحمل الاطلاق علی المعهود الشرعی

در مختلف جلد 6 صفحه 165 وارد شده است. در منتهی المطلب یک بحثی هست که اگر اجاره کنند شخصی مستجیر شود و حج انجام دهد آیا باید تعیین کند که از چه میقاتی یا لازم نیست تعیین کند؟ اینها می گویند که لازم نیست تعیین میقات کند. به خاطر همین که اطلاق منصرف به معهود شرعی است.

لا تفتقر الاجاره الا تعیین محل الاحرام

لنا: أنّ المواقيت معيّنة لوضع «2» الشرع لكلّ جهة، فلا يجوز الإحرام عندنا قبلها و لا بعدها، فاستغني عن التعيين، و انصرف الإطلاق إلى المعهود الشرعيّ، كما أنّه لا يحتاج إلى بيان موضع الوقوف و الطواف لعرف الشرع فيه، و كذا

آن یک بحث این است که می گوید که گاهی اوقات عرف شرعی داریم به عرف شرعی منصرف هست و گاهی اوقات عرف عادی داریم. آن جایی که عرف عادی هم داریم عرف عادی منصرف هست

إذا أطلق المتبايعان الثمن و كان له عرف في العادة، فإنّه ينصرف الإطلاق إليه، كذلك هاهنا.

منتهی المطلب جلد 13 صفحه 133. در تذکره الفقها هست می گوید

لو نذر هديا مطلقا أو معيّنا

هدیی را به نحو مطلق یعنی گفته باشد که مطلقا من یک هدی می کنم یا یک چیز خاصی را یک گوسفند خاصی را به عنوان نذر بکند. نذر اینکه این گوسفند معیّن هدی باشد.

و أطلق مكانه، وجب صرفه في فقراء الحرم.

یک ادله ای را می آورد می گوید

و لأن اطلاق النذر ینصرف الی المعهود شرعا فقراء الحرم

هدی کأنه معهود شرعی اش فقراء الحرم هست و کسی که نذر هدی می کنم انصراف پیدا می کند به معهود شرعا که حرم است. تذکره الفقها جلد 8 صفحه 298. منتهی جلد 11 صفحه 266. البته در مدارک این را اورده است و مناقشه کرده است گفته است که نه اینجوری نیست. مدارک الاحکام جلد 8 صفحه 79 آن ادله ای که اینجا هست آورده است

و في جميع هذه الأدلة نظر، و لو قيل بوجوب النحر مع الإطلاق حيث شاء كان وجها قويا.

در انوار الفقاهه کتاب البیع صفحه 279 به یک تناسب می گوید

لأن الأمر بالوفاء بالعقود ينصرف إلى المعهود شرعاً و خلو الأخبار عن بيان الصيغ اتكالًا على المعهود

در واقع همین بحث اطلاق مقامی ای که عرض می کنم این انوار الفقاهه کتاب البیع صفحه 279 هست. عرض کردم حالا یک نکته ای وقت گذشته است من فقط این را بگویم بقیه عبارت هایش را بعدا می خوانم. اصل مفهوم اطلاق مقامی در کلمات قوم هست. این چیزهایی که هست خیلی هایش در واقع یک نوع اطلاق مقامی را اینها می خواهند قائل شوند ولی دقیقا اصطلاح اطلاق مقامی به این اصطلاح، ظاهرا از ابدائات مرحوم آقا ضیاء است. این اصطلاح کلمه اطلاق مقامی را و به تبع مرحوم آقا ضیاء، یک مقداری در کلام آقا شیخ محمد حسین اصفهانی در تعبیر اطلاق مقامی یا اطلاق الامقام به کار رفته است و بیش از همه در تألیفات مرحوم اقای حکیم. در مستمسک در دلیل الناسخ و امثال اینها بیشترین کسی که تعبیر اطلاق مقامی را به کار برده است مرحوم آقای حکیم است. آقای حکیم اصولشان شاگرد خاص مرحوم آقای آقا ضیاء بوده است اصول ایشان متأثر از مرحوم آقا ضیاء است ولی اصل ایده و فکر مطلب در کلمات قوم در لا به لای مطالب هست. اینجا به یک تناسب دیگری در مرحوم آقا ضیاء کلمه اطلاق مقامی را به کار نبرده است ولی ظاهرا به همان اطلاق مقامی مرادشان هست. شرح تبصره جلد 2 صفحه 119 به یک تناسب می گوید الانصاف یک کلمه سفر به کار رفته است در فلان جا سفر مکروه است و امثال اینها می گوید

الانصاف بعد إطلاقه لغير السفر المعهود شرعا، بل المنصرف منه هو السفر الشرعي الموجب للقصر.

گویا یک نوع اطلاق مقامی اینها اینجا می خواهند ادعا کنند. حالا من تفصیل بیشتر این بحث را انشاء الله فردا عرض می کنم. عرض من این است که می خواهم بگویم که اطلاق مقامی اقتضا می کند که همان نظامی که شارع تصریح کرده است، نظامی که در مورد فرزندان در مورد برادران و امثال اینها هست این نظام در سایر طبقات هم سرایت کند. اطلاق مقامی اقتضا می کند اصل این باشد که خود همین نظام و این مقدّم هست بر بعث تساوی ای که آن عرف متعارف دارد. عرف متعارف یک نظامی دارد و نظام شرعی نظام دیگر است. نظام شرعی مقدم بر نظام عرفی است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد